

### لقب جهان‌سوز

درین مبحث می‌خواهیم بصورت اختصار و همچنان اجمال با لای لقب جهان‌سوز که در آثار تقریباً جمیع مؤرخین و مؤلفین تاریخ توأم با نام سلطان علاءالدین حسین غوری ذکر گردیده است بحثی دایر نماییم. به عبارت دیگر چون اصل رساله مادر باره غوریان است خواستیم تا توسط این مبحث اقلای التفات اهل قلم را خصوصاً بطرف این لقب و عموماً به طرف جمیع القاب دیگر چه ماضیه و چه حالیه اندکی جلب کنیم. چه با وجود آنکه مورخین بزرگ در تألیفات ایشان یا بصورت ضمنی و یا بصورت جداگانه، اکثر ابالی القاب رجال بزرگ و مشاییر تاریخی بشریت روشنی انداخته و هر یک در آن موارد یعنی صحت و سقم انتساب القاب مخصوصه به هر یک از آنها به نوبه خود اظهار نظر نهوده اند جمعیتی انتساب بعضی از القاب را به صاحبان آن معقول و درست پنداشته و گروهی بر عکس انتساب بعضی از القاب را به بعضی از رجال تاریخی غیر عادلانه شمرده و به زعم خود القاب را از یکی گرفته و بدیگری نسبت داده اند و درین مواردی بصورت بی‌فرضانه و یا آنکه به شمول اغراض دلایلی اقامه کرده اند تا آراء عقاید ایشانرا استحكام بخشد. و در نرویم ما نیز در حال موجوده و روزگار آن گذشته در بین خود و خلال اوراق تاریخ و وطن خویش، در سایه ادب و تاریخ ادبیات و در مورد رجال سیاسی، و علمی و همچنان تا ریح مذهب و رجال دینی این سرزمین به القابی برمی‌خوریم که تدویر بحث بر آنها به هیچ صورت خالی از مفاد و بری از دلچسپی نیست. چه بحث بر القاب و بعضی خطاب‌ها و همچنان نفی و اثبات آن از برخی به برخی به وجه احسنی می‌تواند زوایای تاریک افکار و اعتقادات همچنان زوایای مکدر سنجش و قضاوت درباره اشخاص موجوده و تاریخی را روشن بخشد و از جانب دیگر این امر برای راهنمایی و ایقان ملل

وجوامع . خورد باشد یا بزرگ و خصوصاً جوامع پس مانده چون جامعه مابیه وجه نیکوئی منحیث رهنما در ساحه ظلمات اجتماعی و سیاسی و غیره رول بزرگی می بازو و در نتیجه افراد و بالاخره جوامع را درین مورد در حال موجوده از ارتکاب اشتباهات و علی هذا لقیاس در زمان آئینده از انتقادات و خورده گیری ها و بالاخره از تمسخر آئیندگان محفوظ می دارد و با وجود آن در این صورت حق به حق دار آن تکیه می زنند: بین رجال حقیقی و غیر حقیقی تفریق درستی به میان می آید و با ازار شهرت کاذب کساد می شود و بدین ترتیب طبعاً نیکان و پیدان به جزای خود می رسند و بتیان اجتماع از جمیع جهات استحكام می پذیرد و حتی مسؤلیت حقیقی نظاً هر می کند .

در مورد اثبات و یانفی چنین القاب و خطاب های بسا چیزها و معلومات در انباره نیازمندیم مثلاً لقب و خطاب که به يك آن داده می شود از هر قبیل که باشد باید اوضاع و افکار اجتماعی مردم آن عصر بدقت مطالعه گردد و باز در اثر تطبیق آن همه نتایج مطالعات فوق الذکر با اعمال و شخصیت شخص مطلوب اظهار نظر صورت گیرد و نیز باید یا بد یا لید شود که لقب و خطاب بر شخص مطلوب در زمان حیات وی داده شده و یا آنکه بعد از مرگ وی درین صورت هم باید ملتفت بود که لقب از جانب يك جمعیت بزرگ به او تفویض گردیده و یا آنکه توسط دسته مختصر و هوا خواه، اگر جوامع آئینده این لقب را به او داده اند باید حال و اوضاع ایشان مورد مطالعه قرار گیرد، عوامل انتساب خطاب کشف شود و باید متذکر شد که صورت تحقیق در بسا موارد جدا گانه فرق می کند . و باید دانست که این امر تحقیقات مزید دیگری را نیز نیاز مند است که بعضی صورت عمده آنرا فوقاً نگاشتیم به هر تقدیر بعضاً به اشخاصی، از طرف دیگران القابی داده شده است که بعد ها چون علاء الدین حسین غوری جزو نام ایشان شده و تاریخ نه از حیث آنکه این لقب حق شخص مطلوب بوده و یا هرگز

در خورآن بوده است، آنرا منحیث جزء نام ایشان به مامی رساند. مانند کلمه کبیر با نام اسکندر مقدونی پسر فلپ که برخی از مؤرخین آنرا اصلاً با نام او ذکر نمی کنند و همچنان بسا اشخاص تاریخی دیگر از قبیل ناپلیون و غیره چنانچه گفته آمدیم اینگونه القاب را در محیط خود نیز یافته می توانیم. پس کمال در آنست تا در این زمینه تا حد امکان حقایق را کشف نمائیم چه شاید روزی مردم برخی از خطاب ها را از برخی کسان بگیرند و به کسان دیگر بدهند که امروز نام و شهرتی ندارند و روزی فرا رسد که نویسندگان تاریخ حقیقی آنرا کشف کند.

تا جائیکه معلوم است لقب و خطاب «جهان سوز» بعد از فتح و سوختن غزنی و در اثر حادثه مذکور به سلطان علاء الدین حسین داده شده است. اینجانب عاجلاً از آنکه این لقب بصورت حقیقی از جانب چه کسان به او منسوب گردیده و یا آنکه کدام شخصی بار اول آنرا بکار برده است چیزی گفته نمی توانم. تفسیر یباً اکثر مورخین لقب متذکر را، چنانچه به مشاهده می رسد توأم با نام او در آثار خود تذکر می دهند و جمیع مؤرخین به اتفاق چنانچه گفته شد انتساب لقب متذکره را به سلطان علاء الدین در اثر حادثه حریق و قتل غزنی می دانند. به هر تقدیر لقب مذکور به مرور زمان چنان شهرت یافت و شایع گردیده است که اکثر نویسندگان محض به تذکر «جهان سوز» اکتفا ورزیدند و خوانندگان نیز بدون تأمل از خواندن و شنیدن «جهان سوز» علاء الدین حسین غوری را مد نظر مجسم می گردانند.

شروع اختلافات و مجادلات بین این دو خاندان شاهان وطن یعنی غزنویان و غوریان تاریخچه مختصری دارد و بروز آن همه اختلافات بین غزنه و فیروز کوه را می توان نتیجه علل و اسباب گوناگونی دانست که در دو قلمش ذکر خواهد شد. چون نوبت سلطنت به غزنویان رسید تا جائیکه معلوم است قبل از سلطان

محمود کبیر پندش سبک نگین نیز باری چند بر غور تاختن نمود . بعد ازاو چون  
 دورا مارت به پسرش محمود رسید . سه مرا تبه عسا کر خود را به غور گسیل داشت  
 چنانچه در حمله اول محمد سوری از امرای محلی غور را خدعتاً اسیر گردانید  
 و مشارالیه در اثر اسارت خویش را مقتول ساخت . و این حادثه را باید سنگ اول  
 تهداب بنای عداوت و دشمنی غوریان و غزنویان محسوب داشت . در حمله دوم  
 که شهزاده مسعود نیز با وی بود قتل زیادی رخ داد و مقدمی از غوریان در  
 اثر تیر مسعود چشم از دنیا پوشید و آتش خصومت بین فیروز کوه و غزنه شعله ورتر  
 گردید . حمله سوم همانا حمله مسعود است بر غور از راه هرات به فرمان  
 محمود که در آن قتل زیادی رخ داد اما نتوانست آتش عداوت را کاملاً خاموش  
 گرداند که شرح آنرا بیبقی مفصلاً می نگارد . صرف نظر از بر باد ی و  
 انقراض شانان غر جستان که بدست محمود کبیر صورت گرفت با زهم بعد  
 از چندی بین این دو دودمان شاهی مجاور و هموطن بصورت ظاهر و باطنی رخ  
 نداد که قابل ذکر باشد تا آنکه بهرام شاه در غزنی بر تخت محمودی تکیه  
 زد و **ملك الجبال قطب الدین محمد بن حسین** یا در اثر خشم گیری با برادران و با در اثر  
 دعوت و التجای بهرام شاه از فیروز به غزنی شد و بهرام شاه او را به گناه  
 بذل و عروت و محبت از که به قول منهاج سراج در دل مردم بیخ زدن گرفته  
 بود در خفیه مسموم گردانید و در غزنی مدفون ساخته و بدین ترتیب بالای عداوت را  
 که برای چندی بخواب رفته بود دوباره بیدار ساخت چون خبر حادثه  
**ملك الجبال** بسمع سلطان سیف الدین سوری رسید ، مشارالیه که برادر وی بود  
 روی به انتقام بهرام شاه آورد چون به غزنه مسلط گردید و جمیع اطراف و لواحق آنجا را  
 مطیع ساخت در حق باشندگان اراضی مفتوحه انعام و رحم نمود ، در زمستان غوری هائیرا که  
 در رکابش حضور داشتند . به غور محض کرد و خود با تنی چند مجدود با وزیر خود  
 سید مجد الدین و سوی به غزنه اقامت کرد و به غزنویان اعتماد کرد . بر فافتادن گرفت و

راهامسدور گردید و به اتفاق جمیع مورخین مردم غزنی چون دانستند که در اثر ازدیاد برف و برودت کسی نمی تواند به مدد سلطان غوری رسد با بهرام شاه به مکاتبه آغاز کردند و او را خواسته سلطان غوری و وزیر او را با خود عتاً با جمیع ملازمین دیگر غوری دست بسته به او سپردند . بهرام به روایتی سلطان سوری و وزیر دانشمند او را بر دواشنر سوار کرد و گرداگرد شهر غزنین تشهیر نمود چنانچه از اطراف کوچه و خانه ها اهالی غزنی برایشان خاکستر و خاک و نجاست می ریخت و به روایت دیگر بهرام شاه روی سلطان غوری و وزیرش را سیاه نمود و بر گاو ضعیف و ناتوانی که به صد هزار تشویش قدمی بر می داشت سوار کرده در تمام شهر گردانید و به زشت ترین عقوبتی به قتل رسانید و بر او را (سلطان غوری) از تن جدا ساخته به نزد سحر فرستاد و وزیرش را نیز بردار کرد و به روایت دیگری سلطان سوری و وزیرش هر دو را صلب کردند و از پل بیاویختند چون خبر مرگ برادر به سلطان بهاء الدین سام بن الحسین رسید عزیمت انتقام اهل غزنین مصمم گردانید و به تعزیت برادران مشغول نشد و چون به خطه کدن رسید از غایت فکر و غم برادران و قوت حمیت مرضی بر او طاری گشت و در همانجا بر رحمت حق پیوست . بدین ترتیب آتش کین دیرینه که بین غزنیان و غوریان مشتعل بود روشنتر گردید . این آوازه بزودی چون آواز رعد در دره های غور پیچیدن گرفت و علاء الدین غوری نیز بدون آنکه به تعزیت برادران نشیند روی به غزنی نهاد و بعد از جدال و قتال زیادی که او را با بهرام شاه رخ داد بهرام شاه را شکست داد و به قهر شهر غزنین گرفت . به قول منہاج - آج و هفت شبانه روز غزنین را آتش زد و بسوخت و مکابره فرمود و درین هفت شبانه روز از کثرت سواد دود چنان هوا مظلم بود که شب را مانستی و شب از شعله های آتشی که شهر غزنین می سوخت هوا چنان روشن می بود که بروز مانستی و درین هفت شبانه روز دست کشادن و غارت و کشتن و مکابره بود و هر کرا از مردمان یا فتنه بکشتند و عورات و اطفال را اسیر کردند و فرمان داد تا کل سلاطین محمودی را



از خاک بر آورده و بسوختند مگر سلطان محمود و مسعود و سلطان ابراهیم و بر قصر سلطنت غزنین تمام هفته سلطان علاءالدین سوری به شراب و عشرت مشغول بود و دین مدت فرموده بود تا تربت سیف الدین سوری و روضه ملک الجبال طلب کرده بودند و هر دو را صندوق ساخته ... و چون هفت روز در گذشت شب هشتم شد و شهر تمام خراب و سوخته و خلق کشته ... در آن شب چند بیت در مدح خود بگفت ... و فرمود که بقیه اهل غزنین را بخشیدم ... بامداد که برخاست بانعام چشم غور و ملوک بر سر روضه برداران خود آمد و جامه غزا پوشید و با جمله لشکر و هفت شبانه روز دیگر بر سر آن روضه ها تعزیت داشت و ختم های قرآن کرد و صدقات داد و صندوق های برادران در مهدها نهاد و از غزنین به سمت بلاد داور و بست کوچ کرد به شهر بست رسید قصور و عمارت محمودی را که در آفاق مثل آن نبود تمام خراب کرد و کل ولایت که به محمودیان مضاف بود جمله را خراب کرد و به غور باز آمد و مراقد برادران را در حواری اسلاف خود دفن کرد و از غزنین فرموده بود تا چند تن از سادات به قصاص سید مجدالدین موسوی که وزیر سلطان سوری بود و او را با سلطان سوری از طاق غزنین آویخته بودند به خدمت سلطان آوردند و جوان ها از خاک غزنین پر کرده بر گردن ایشان نهاد و با خود به حضرت فیروز کوه آوردند و چون فیروز کوه رسید آن سادات را بکشت و خون ایشان با آن خاک غزنین که آورده بود بر آمیخت و از آن خاک بر کوه های فیروز کوه چند برج ساخت ...

این بود تراژدی و داستان پر ما جرای غور و غزنه که در اثر آن شاهان بزرگ به خاک و خون غلطیدند. جوانان جنگجو و مبارزان دلیر از دنیا چشم پوشیدند و کاخ های مجلل غزنه و بست طعمه حریق شده و با خاک یکسان شد که خرابه های امروزه یعنی از آنها هنوز هم حشمت و جلال سالیان گذشته آنرا حکایت می کند.

## گزینو

مولا نا صبحی میفرمودند که میر ، فاضل نام که و کلنا شی داشت که او را بسیار دوست میداشت و گزینو که یکی از قصبات معموره زمین داور است به وی داده بود ، وی آنرا بظلم و تعدی بسیار ویران کرده ، هیچ کس را حد آن نبود که احوال خرابی آنرا بعرض میر رساند . مردم گزینو پیش من آمده عرض کردند و من پیش میر آمدم ، و حکایتی انگیز کردم ، میر گفت که تو این را دروغ میگوئی ، تا سو گند نمی خوری از نو باور نمیکنم . گفتم به آن خدای که هفده هزار نهصد و نه و نه عالم در قبضه اختیار واقفدار است که راست میگویم . میر گفت : «مردك! هژده هزار عالم بود ، يك عالم دیگر کو؟» گفتم : يك عالم دیگر گزینو بود که خراب گشته . میر خند ان وهنسطا گردیده گزینو را صلوة ان اطیفة بن بخشید .

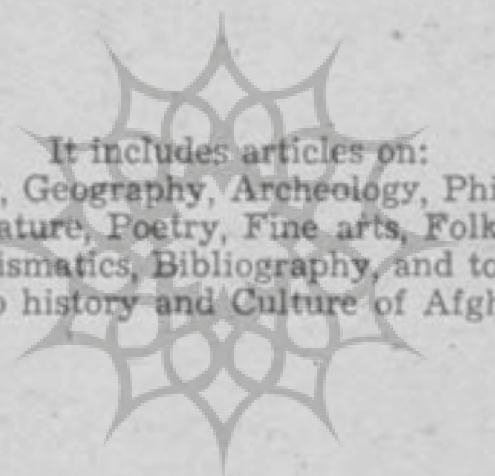
بدایع الوقایع

(۱۱۵۶/۲)

# ARYANA

Vol. XX Dec. 1962 No. 12

Aryana published monthly by the  
Historical Society of Afghanistan.



It includes articles on:  
History, Geography, Archeology, Philology  
Literature, Poetry, Fine arts, Folklore  
Numismatics, Bibliography, and topics  
related to history and Culture of Afghanistan.

Editor: Sarwar Hamayun  
Address: Historical Society  
of Afghanistan, Aryana, Kabul.

شېرشگاه علوم انسانی  
رتال جامع علوم انسانی

Annual Subscription  
Kabul 48 Afs.  
Provinces 52 Afs.  
Foreign Countries 4 \$ (incl. post)  
Government Printing House





پروہ شگاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی  
پرتال جامع علوم انسانی